

«راستی آزمایی رویدادهای سفر ابوسعید ابی‌الخیر به خرقان بر مبنای گزارش اسرارالتوحید»

امیرحسین همتی

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد، شهرکرد،
ایران.

چکیده

یکی از حکایت‌های مفصل اسرارالتوحید، شرح سفر ابوسعید ابی‌الخیر به خرقان است. مؤلف در ارائه این گزارش، از روایت خواجه حسن مؤدب استفاده کرده است. مطابقت آن‌چه درباره این سفر در اسرارالتوحید آمده، با حکایت‌هایی که در همین زمینه در منتخب نورالعلوم و در رساله ذکر قطب‌السالکین بیان شده، مغایرت‌هایی را نشان می‌دهد. این اختلاف‌ها، ضمن آن‌که مسائلی چندگانه را شامل می‌شود، در یک مورد خاص نیز ابهامی را در قسمتی از گزارش اسرارالتوحید پدید آورده است. همین امر، ضرورت راستی‌آزمایی رویدادهای سفر مذکور، به‌منظور آشکار شدن صورت اصیل وقایع، و به دنبال آن، رفع ابهام از گزارش اسرارالتوحید را آشکار می‌سازد. نتایج حاصل از این پژوهش مؤید آن است که روای سفر، در دو مورد خاص، و به‌منظور پی‌گیری هدفی ثانویه، به دیگرگون ساختن واقع‌ای که در خرقان برای ابوسعید روی نمود، پرداخته است. یکی از این تحریف‌ها، به ذکر نیت اصلی ابوسعید برای سفر به خرقان مربوط است؛ دیگری نیز به مجلس گفتن یا سکوت ابوسعید در محضر شیخ ابوالحسن ارتباط دارد.

واژگان کلیدی: ابوسعید ابی‌الخیر، ابوالحسن خرقانی، حسن مؤدب، اسرارالتوحید، منتخب نورالعلوم، رساله ذکر قطب‌السالکین.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۵

تاریخ ارسال: ۱۴۰۰/۰۸/۰۷

E-mail: Hematiamir80@yahoo.com

ارجاع به این مقاله: همتی، امیرحسین، (۱۴۰۰)، «راستی‌آزمایی رویدادهای سفر ابوسعید ابی‌الخیر به خرقان بر مبنای گزارش اسرارالتوحید»، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز).

Doi: 10.22034/PERLIT.2022.48698.3209

۱. مقدمه

یکی از وقایع قابلِ اعتنا در زندگی ابوسعید ابوالخیر (متوفی ۴۴۰ ق) مسافرت به خرقان، بسطام و دامغان است. ابوسعید در این سفر، ضمن ملاقات با شیخ ابوالحسن (متوفی ۴۲۵ ق) و هم‌چنین زیارتِ ثُربتِ بایزید (متوفی ۲۶۱ ق) در مجموع، هنگامِ عزیمت و مراجعت، شش روز در خانقاهِ خرقانی میهمان بود.

توضیحِ رویدادهای مرتبط با این سفر، و هم‌چنین علتِ برگزاریِ آن، و مباحثی که ضمنِ این دیدار بر زبانِ این دو شیخ جاری شد، در آثار و منابعی که مقامه‌ها و زندگی‌نامه‌های مستقلِ این مشایخ هستند، آمده است.

برای آشنایی با احوالِ ابوسعید ابوالخیر، از سه منبعِ کهن و معتبر می‌توان یاد کرد. قدیم‌ترین آن‌ها «حالات و سخنان» نام دارد. نکته‌شایان توجه این‌که به‌رغمِ کهن بودنِ این اثر، در آن به سفرِ ابوسعید به خرقان، اشاره نشده است. دومین زندگی‌نامهٔ مستقل، با عنوان «اسرارالتوحید» شناخته می‌شود. مفصل‌ترین گزارش دربارهٔ سفرِ مذکور، در این کتاب مندرج است.

شفیعی کدکنی، در سال‌های اخیر، به دیگر مقامه‌ای از ابوسعید دست یافت، آن را به «مقاماتِ کهن و نویافتهٔ بوسعید» موسوم کرد. این متن، با عنوان «چشیدنِ طعمِ وقت» منتشر شده است. در کتابِ اخیر، هرچند به مسافرتِ ابوسعید به خرقان، به‌صورت مستقل اشاره نشده، اما مطلبی در آن مندرج است که مبینِ یکی از گفت‌وگوهای است که ضمنِ این سفر، بین خرقانی و ابوسعید به میان آمد. این اشاره از آن جهت حائز اهمیتِ فراوان است که در عوضِ همسو بودن با آنچه مؤلفِ «اسرارالتوحید» در بابِ سکوتِ ابوسعید در خانقاهِ خرقانی بیان کرده، مؤیدِ موضوعی است که در همین زمینه در مقامه‌های خرقانی در خصوصِ مجلسِ گفتنِ ابوسعید در حضورِ شیخ ابوالحسن آمده است.

تفاوتی که میان این دو مقامه، در بابِ موضوعی واحد وجود دارد، و هم‌چنین اختلافی که میانِ مطالبِ «اسرارالتوحید» با آنچه در مقامه‌های خرقانی دربارهٔ برخی از دیگر وقایع این سفر مشاهده می‌شود، ضرورتِ راستی‌آزماییِ رویدادهای آن را آشکار می‌کند.

در خصوصِ احوالِ خرقانی نیز، دو منبعِ کهن در اختیار است. نخستین آن‌ها «منتخبِ نورالعلوم» نام دارد. دومین منبع نیز رساله‌ای است که با عنوان «ذکر قطب‌السالکین» شناخته می‌شود. در این دو متن نیز می‌توان دربارهٔ ملاقاتِ ابوسعید با خرقانی به اشاراتی در قالبِ حکایات دست یافت. در

منتخب نورالعلوم، دو حکایت با این موضوع یافت می‌شود. در رساله ذکر قطب السالکین نیز، سه حکایت، به ماجراهای این سفر اختصاص دارد.

در مجموع از سفر یادشده، شش گزارش در اختیار است. گزارش‌هایی که دو طیف خاص از مریدان خرقانی و ابوسعید، با دو دیدگاه مختلف، روایت‌گر آن‌ها بوده‌اند. از روایت‌های مندرج در مقامه‌های خرقانی در اعتبارسنجی آن‌چه در اسرارالتوحید درباره رویدادهای این سفر آمده، نهایت بهره را می‌توان گرفت. این روایت‌ها، برخی از حقایق سفر را به‌نحوی روشن تبیین می‌کنند. این حقایق را مسافری از جمع همراهان ابوسعید، بنا به ملاحظاتی خاص و به شکلی کاملاً نامحسوس، صورتی تحریف شده بخشیده، آن را ضمن بیان بسیاری از وقایع سفر، پنهان کرده است. این تصویر دیگرگون شده، بعدها توسط محمدبن منور، به‌عنوان سندی متقن مورد استفاده قرار گرفت، شکل نهایی آن در اسرارالتوحید مکتوب شد.

علاوه بر منابع یادشده، در برخی از کتب عرفانی فارسی نیز به اشاره‌هایی می‌توان دست یافت که هر کدام از آن‌ها نیز مبین گوشه‌هایی از وقایع این سفر، یا توضیح و یادآوری مباحثی هستند که در این دیدار، بین دو عارف پُرآوازه روزگار به میان آمد. به‌عنوان نمونه در کشف‌المحجوب، تذکره‌الاولیا، روضه‌القلوب، و در کاشف‌الاسرار، می‌توان این اشارات مجمل را مشاهده کرد.

آن‌چه در کشف‌المحجوب در این باره آمده، به روایت از «خواجه حسن مؤدب» است. او پیشکار خاص ابوسعید بود و برنامه‌ریزی و اجرای جزئیات سفر را از ابتدا تا انتها بر عهده داشت. مؤلف اسرارالتوحید نیز در نقل ماجراهای سفر مذکور، به گزارشی که از روایت این پیشکار در اختیار داشت، تکیه کرد. مطالب مندرج در دیگر منابع عرفانی، درباره این سفر، یا به‌صورت مستقیم از اسرارالتوحید اخذ شده‌اند یا از نظر محتوا در کشف‌المحجوب ریشه دارند. این سخن به آن مفهوم است که آبخور اصلی اکثر روایات مرتبط با سفر مورد اشاره، به گزارشی که «حسن مؤدب» از آن ارائه کرده، بازمی‌گردد. در اعتبارسنجی وقایع این سفر، با صرف نظر کردن از آن‌چه در منابع عرفانی آمده، می‌بایست به منابع اصلی، که مشخصاً درباره احوال این دو شیخ نگاشته شده، توجه و تأکید شود.

روایت مندرج در «اسرارالتوحید» به‌رغم نقدهایی که بر اجزایی از آن وارد است، در روشن ساختن ابعاد مختلف این سفر، و اشاره به جزئیات آن، به‌نحوی مؤثر نقش ایفا می‌کند و اطلاعاتی فراوان - از قول راویانی که بسیار به ابوسعید نزدیک و در این سفر همراه او بودند - در اختیار

می‌گذارد. اما این گزارش مفصل، بدون در نظر گرفتن اطلاعات و اشارات تکمیلی، که در منابع مرتبط با احوال خرقانی در این زمینه آمده، چندان گویا و کامل نخواهد بود. اشارات موجود در مقامه‌های خرقانی، ضمن آن که زوایای پنهان این ملاقات را بهتر آشکار می‌سازند، مشخصاً در یک مورد خاص، بر طرف‌کننده ابهام از عبارتی از *اسرارالتوحید* خواهند بود و علاوه بر آن، در صحت‌سنجی برخی از دعاوی حسن مؤدب در روایتی که از این سفر ارائه کرده، مفید واقع خواهند شد.

۲. پیشینه پژوهش

در حوزه ابوسعیدپژوهی، تاکنون تحقیقاتی متعدد صورت گرفته است. هیچ‌کدام از این پژوهش‌ها، از حیث موضوع و محتوا، هم‌سو با جستار حاضر نیستند. به همین سبب نمی‌توان از میان آن‌ها، نمونه‌هایی را به‌عنوان پیشینه نظری جستار حاضر معرفی کرد. این مقاله، در مقایسه با آن تحقیقات، رویکردی نوین دارد. به این رویکرد خاص، در حوزه مطالعات مرتبط با ابوسعیدشناسی، کم‌تر توجه شده است.

محتوای جستار حاضر را با برخی از اشارات شفعی کدکنی (و آنچه بر مبنای این نظریات تنظیم یافته) در یک راستا می‌توان دانست. شفعی در مقدمه و تعلیقات *اسرارالتوحید*، پاره‌ای از دخل و تصرف‌ها، و نیز بعضی از لغزش‌های تاریخی موجود در این کتاب را یادآور شده است. به‌عنوان نمونه، ضمن معرفی عبدالله انصاری (وفات ۴۸۱ ق) و ابوالقاسم قشیری (وفات ۴۶۵ ق) از معاصران و مخالفان سرسخت ابوسعید، درخصوص روابط ایشان با ابوسعید گفته: «بی‌گمان اختلاف این دو با بوسعید دارای ریشه‌های عمیق و گسترده‌ای بوده است. اگرچه مؤلف *اسرارالتوحید* با آوردن چندین داستان خواسته است انکار ایشان را سرانجام به ارادت و تسلیم در برابر بوسعید بازگرداند، اما قراین تاریخی و اسناد دیگر این موضوع را تأیید نمی‌کند. از مطالعه آثار قشیری می‌توان دریافت که وی ارادتی به بوسعید نداشته و شاید هم هیچ دیدار و برخوردی با وی نداشته است. زیرا در هیچ یک از کتاب‌های خویش، نامی از بوسعید به میان نیاورده است و از قراین دیگر نیز می‌توان دریافت که آنان در مشرب عرفانی خویش تفاوت‌های بنیادی داشته‌اند... و تصور من بر آن است که مریدان بوسعید آن همه داستان‌ها را فقط برای همین ساخته‌اند که در جمع شیفتگان بی‌شمار بوسعید جایی هم برای استاد امام عبدالکریم بن هوازن قشیری، کسی که به لحاظ علم تصوف سرآمد اقران بوده است و تألیفات او گواه عدل این ادعاست، باز کنند»

(ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۳۷۱). بر مبنای این اظهار نظر، مقاله‌ای نیز تحت عنوان «چهره قشیری در اسرارالتوحید» نگارش یافته که در شماره ۵۴ فصل‌نامه متن‌پژوهی ادبی به چاپ رسیده است (ر.ک: محبتی، ۱۳۹۱: ۸۹-۱۰۸).

هم‌چنین پژوهش حاضر را از نظر مضمون، با آن دسته از توضیحات، که مصحح اسرارالتوحید درباره نادرستی برخی از اعلام تاریخی مندرج در متن حکایات این کتاب آورده (ر.ک: ابن منور، ۱۳۷۱: ۶۸۱-۷۰۱-۷۲۱) و نیز با نقد و نظرهایی که در خصوص عدم اصالت بعضی از روایات ذکر شده در اسرارالتوحید مطرح ساخته (ر.ک: همان: ۵۶۴ و ۵۷۰ و ۵۷۹ و ۵۸۲ و ۶۰۰) همسو می‌توان دانست.

به‌عنوان نمونه، آن‌چه در حکایت چگونگی برطرف شدن انکار قشیری نسبت به ابوسعید آمده، و این امر به میانجی‌گری «ابونصر خُرضی» معرفی گردیده (ر.ک: همان: ۷۵) یا آن‌چه در حکایت چگونگی بنا شدن خانه پدری ابوسعید، درباره نقش شدن تصویر فیلان و لشکریان «سلطان محمود» بر دیوارهای این بنا آمده (ر.ک: همان: ۱۶) از این جمله هستند.

هم‌چنین تردیدهایی که درباره عدم اصالت حکایت‌هایی نظیر «موش در حقه به جای اسرار حق» (ر.ک: همان: ۱۹۷) یا حکایت «ریختن خاکستر بر سر ابوسعید» (ر.ک: همان: ۲۰۹) و نیز حکایت «مست خراباتی در خانقاه ابوسعید» (ر.ک: همان: ۲۳۱) و هم‌چنین حکایت «حضور ابوسعید در گورستان حیره و مشاهده جمعی که خمر می‌خوردند و دعای خیر شیخ در حق ایشان» (ر.ک: همان: ۲۳۷) بیان گردیده، همگی در این زمره جای می‌گیرند.

مقاله حاضر، با الگو از آن شیوه، به‌منظور تحقق یک هدف اصلی و اولیه، و هم‌چنین اشاره به یک مقصود فرعی و ثانویه، تدوین شده است. اعتبارسنجی محتوای گزارشی که «حسن مؤدب» از شرح وقایع سفر به خرقان ارائه کرده، هدف اصلی این جستار است. هدف فرعی آن نیز یادآوری یک ابهام در متن اسرارالتوحید و اشاره به چگونگی برطرف شدن آن از طریق مغایرت‌یابی در محتوای روایت‌هایی است که از این سفر وجود دارد.

پیش از این، ضمن مقاله‌ای با عنوان «تفسیر گفت‌وگوی ابوالحسن خرقانی با ابوسعید ابوالخیر در اسرارالتوحید» به تفصیل تمام در خصوص این ابهام سخن گفته شده است (ر.ک: همتی، ۱۴۰۰: ۳۷-۵۲). به دلیل ارتباط ضمنی پاره‌ای از مباحث آن جستار با تحقیق حاضر، و ضرورت اشاره به

تمامی مغایرت‌هایی که در گزارش‌های مرتبط با این سفر وجود دارد، بخش‌هایی از محتوای جستار مذکور در تکمیل قسمت پایانی این پژوهش، به صورت مجمل مد نظر بوده است.

۳. اختلاف منابع درباره برخی از مسائل مرتبط با سفر ابوسعید به خرقان

مطابقت گزارش «اسرارالتوحید» درباره سفر یادشده، با آنچه در همین زمینه در «نورالعلوم» و همچنین در رساله «قطب‌السالکین» آمده، اختلاف‌هایی را نشان می‌دهد. این تفاوت‌ها را، در پنج محور کلی می‌توان عنوان کرد:

الف: اختلاف درباره نیت حقیقی ابوسعید برای سفر به خرقان.

ب: اختلاف درباره هم‌زمانی واقعه قتل فرزند ابوالحسن با سفر ابوسعید به خرقان و شرکت شیخ در مراسم خاک‌سپاری او.

ج: اختلاف درباره گم کردن راه، هنگام ورود ابوسعید به خرقان، یا سرگشتگی در راه، هنگام بازگشت مجدد به خرقان.

د: اختلاف درباره تعداد همراهان ابوسعید و مغایرت در باب روزهای درنگ در دامغان و دلیل انصراف از ادامه مسیر.

ه: اختلاف درباره سکوت ابوسعید یا مجلس گفتن او در حضور خرقانی.

مشخص شدن این اختلاف‌ها، که حاصل تطبیق دو گروه از گزارش‌هایی است که درباره این سفر، در دو دسته از منابع مختلف آمده، دگرگون‌سازی برخی از وقایع و کتمان بعضی از حقایق را، از جانب راوی اصلی، به‌خوبی آشکار خواهد ساخت.

این پنج محور، از نظر اهمیت، نسبت به یک‌دیگر جایگاهی یکسان ندارند. برخی از آن‌ها از منظر مشخص ساختن خط سیر حوادث این سفر، و چگونگی وقوع رویدادهای آن، مهم هستند. اما بعضی دیگر، از این حیث، اهمیتی کم‌تر دارند. هم‌چنین مواردی از این موضوعات، که با وقایع طی مسیر و به منازل طول راه و نام هر منزل و زمان درنگ در هر یک و دیگر موضوعاتی هم‌چون تعداد همراهان ابوسعید ارتباط دارند، توضیحات اسرارالتوحید درباره آن‌ها معتبرتر به نظر می‌آید. اما آنچه به وقایع زمان اقامت ابوسعید در خانقاه خرقانی و به جزئیات ملاقات این دو شیخ مربوط می‌شود، مطالب مندرج در منتخب نورالعلوم و آنچه در رساله ذکر قطب‌السالکین آمده، موثق‌تر به نظر می‌رسند.

تفاوت‌های مورد اشاره، به گونه‌ای هستند که با در کنار هم قرار دادن آن‌ها، می‌توان تا حدودی چگونگی این ملاقات تاریخی و حقیقت رویدادهای آن را، فارغ از هرگونه یک‌سویه نگری، تعیین کرد و از طریق مقایسه و تطبیق، عیار و اعتبار گزارش اسرارالتوحید را مشخص ساخت.

۴. چگونگی شکل‌گیری نخستین تردیدها دربارهٔ صحت برخی از اجزای روایت حسن مؤدب

شرح مسافرت ابوسعید به خرقان و حکایت مرتبط با چگونگی ملاقات با شیخ ابوالحسن، از به یادماندنی‌ترین روایت‌هایی است که دربارهٔ دیدارهای مشایخ بزرگ اهل تصوف، به نگارش درآمده است. با توجه به تاریخ تخمینی، که برای این سفر می‌توان در نظر گرفت (و آن را به یکی از سال‌های ۴۲۱ تا ۴۲۳ قمری مرتبط دانست) و هم‌چنین با عنایت به تاریخ نگارش اسرارالتوحید (که به احتمال، در سال ۵۷۴ قمری بود) مشخص می‌شود گزارش این سفر، تقریباً ۱۵۰ سال پس از وقوع آن، شکل نهایی و مکتوب به خود گرفته است.

این حقیقت تاریخی را می‌بایست مد نظر داشت که بازپرداخت مطالب یا بازنویسی یک موضوع، و هم‌چنین در برخی موارد، نگارش روایتی شفاهی، آن هم وقتی با فاصلهٔ تقریبی بیش از صد سال پس از شکل‌گیری آن انجام پذیرد، به صورت طبیعی نمی‌تواند خالی از حواشی و زواید تصور شود؛ با این حال، این واقعیت را نیز نمی‌توان منکر شد که این حواشی و اضافات احتمالی، به دلیلی که ذیلاً ذکر خواهد شد، نمی‌توانند بر انکار اصل وقوع یک رویداد، به‌عنوان برهانی قاطع تلقی شوند.

یکی از واقعیت‌های تاریخ تصوف، آن است که اهل طریقت بر مبنای الگوی رسمی و تثبیت شدهٔ نظام خانقاه، برای نقل صحیح کلام مشایخ، اهمیتی فراوان قائل بودند. به گونه‌ای که می‌پنداشتند اگر تغییری اساسی در این سخنان ایجاد شود، خیانت به یک امر مقدس خواهد بود. لذا به‌منظور پرهیز از ارتکاب به این خیانت معنوی، حتی در ذکر سلسلهٔ راویان سخن مشایخ، دقت لازم را مراعات می‌کردند. اتخاذ این شیوه از جانب اهل خانقاه، به تبعیت از شیوهٔ اصحاب حدیث بود که برای نقل صحیح کلام رسول خدا اهمیت ویژه قائل بودند (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۶: ۷۰)

با لحاظ این سنت جاری در نظام خانقاه، دیگر در صحت سخنان جاری شده بر زبان مشایخ، که در مناقب‌نامه‌های ایشان و در قالب حکایات متعدد مکتوب گردیده، کم‌تر می‌توان تردید کرد.

اما اطمینانی که از این طریق حاصل می‌شود، برطرف کننده دیگر نگرانی موجود نمی‌تواند باشد که همواره این احتمال را نیز می‌بایست در نظر داشت که هنگام روایت یک رویداد یا زمان بازنویسی آن، ممکن است دیگر گونی‌هایی نسبت به آنچه حقیقت ماجرا بوده، از جانب راوی، اعمال یا حاشیه‌هایی بر اصل افزوده شده باشد. به‌رغم وجود این فرض، این حواشی و اضافات احتمالی به گونه‌ای نیستند که باعث گردند در اصل سخن منقول از شیخ، یا در اصل وقوع یک رویداد، تردید کرد. این حواشی را در اغلب موارد، با اندکی دقت نظر، و در مقایسه با همان مطلب، که در منبعی دیگر ذکر شده، از حوادث اصلی می‌توان تشخیص داد.

حکایت سفر ابوسعید به خرقان نیز مشتمل بر گفت‌وگوهایی متعدد است که این دو شیخ با یک‌دیگر داشتند. ذکر همراه با دقت این سخنان در *اسرارالتوحید*، در ظاهر به خواننده این اطمینان را می‌دهد که تمام ماجراهای ضمن آن نیز دقیقاً چنان که روی داده، گزارش شده باشند. اما با اندکی تأمل، و با عدم مشاهده امری ادعایی، در باب یکی از راویان این سفر، نخستین تردیدها درباره درستی آن چه در *اسرارالتوحید* در خصوص برخی وقایع سفر مذکور گزارش شده، پدید خواهد آمد.

مؤلف *اسرارالتوحید*، در ابتدای کار بازنویسی گزارش سفر، به صراحت تمام متذکر این مطلب شده که از این مسافرت، روایت‌هایی مختلف وجود داشته است (ر.ک: ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۳۵). او در بازنویسی ماجراها، حکایت آن را «به روایت‌های بسیار جمع کرده» و مشخصاً از روایت‌های خواجه حسن مؤدب و هم‌چنین روایت خواجه ابوالفتح (نوه ابوسعید و فرزند ابوطاهر) و نیز از روایت والدۀ خواجه مظفر (دومین همسر ابوسعید) استفاده کرده است (همان).

با آن که مؤلف بر این مطلب تأکید دارد که از روایت کدام راویان سود جسته، اما پس از مرور این حکایت، مشخص خواهد شد بخشی عمده از رویدادهای آن را حسن مؤدب روایت کرده، و تنها بخشی اندک، که مربوط به خلوت‌خانه ابوسعید و گفت‌وگوهای خصوصی او با شیخ ابوالحسن است، از جانب والدۀ خواجه مظفر روایت شده است (ر.ک: همان). در گزارش مفصل سفر ابوسعید به خرقان، جز این گفت‌وگوهای خصوصی، که از حد چند جمله نیز فراتر نمی‌رود، دیگر روایتی از قول والدۀ خواجه مظفر نقل نشده است. هم‌چنین در این حکایت مفصل، مطلقاً هیچ روایتی از قول خواجه ابوالفتح مشاهده نمی‌شود.

تصور این که خواجه ابوالفتح در سفر ابوسعید به خرقان، پدر بزرگ خویش را همراهی کرد و برخی از وقایع آن را بعدها برای دیگر احفاد بازگو نمود، پنداری دور از ذهن است. خواجه ابوالفتح هنگام این سفر، اولاً در حدی از بلوغ نبود که بتواند یکی از همراهان ابوسعید باشد. ثانیاً حتی به فرض حضور او در جمع مسافران، به دلیل صغر سن نمی‌توانست رویدادهای آن را، با اشاره به جزئیات، در یاد داشته، سپس راوی آن‌ها برای دیگران باشد.

تاریخ ولادت خواجه ابوالفتح، سال ۴۲۰ قمری است. اگر به تاریخ وفات شیخ ابوالحسن (متوفی ۴۲۵ ق) نیز عنایت نشان داده شود، مُسَلَّم خواهد بود سفر ابوسعید به خرقان، قبل از ۴۲۵ اتفاق افتاده است. یقیناً خواجه ابوالفتح، که هنگام وفات شیخ ابوالحسن، بیش از پنج سال نداشت، زمان این سفر، یا کودکی شیرخواره بود یا در خوش‌بینانه‌ترین حالت، سه یا چهارسالگی خود را می‌گذراند. بدون تردید، حتی با فرض حضور خواجه ابوالفتح در این سفر، او نمی‌توانست گزارشی از وقایع آن را در خاطر داشته باشد.

تنها احتمالی که برای رفع این تردید می‌توان در نظر گرفت، آن است که خواجه ابوالفتح، به واسطه و به روایت از پدر خویش (خواجه ابوطاهر سعید) بعدها روایت کننده برخی از رویدادهای این سفر برای دیگر نوادگان باشد. هرچند این احتمال منتفی نیست و شاید بتوان از آن طریق تردید پیش آمده درباره صحت رویدادهای این سفر را برطرف ساخت؛ اما با مقایسه حکایت مندرج در *اسرار التوحید* با آنچه در مقامه‌های خرقانی در این خصوص آمده، دیگر تفاوت‌هایی چشمگیر نیز آشکار می‌شود که تردیدها را نسبت به آنچه حسن مؤذّب از برخی جنبه‌های سفر گزارش کرده، بیشتر خواهد ساخت.

یکی از این تفاوت‌ها، به اختلاف در ذکر نیت ابوسعید برای سفر به خرقان مربوط می‌شود. این اختلاف، به بروز تفاوت‌هایی دیگر نیز منجر شده است. به‌عنوان نمونه، صحت یا عدم صحت هم‌زمان بودن واقعه قتل فرزند شیخ ابوالحسن با سفر ابوسعید به خرقان و شرکت یا عدم شرکت ابوسعید در مراسم خاک‌سپاری او، با نیت ابوسعید برای سفر به خرقان ارتباط مستقیم دارد. هم‌چنین مسئله گم کردن راه، هنگام ورود ابوسعید به خرقان، یا سرگشتگی در راه، زمان بازگشت مجدد به خرقان، باز هم با نیت ابوسعید برای سفر به خرقان مرتبط است. این ارتباط‌ها موجب می‌شوند تفاوت‌های سه‌گانه مذکور را بتوان ذیل یک محور کلی بررسی کرد. همین امکان

ادغام، سبب می‌شود مغایرت‌هایی را که میان روایت‌های این سفر وجود دارد، بتوان ذیل سه محور کلی طبقه‌بندی و تشریح کرد:

الف: اختلاف درباره نیت حقیقی ابوسعید برای سفر به خرقان و دیگر تفاوت‌هایی که به دنبال تفاوت در نیت پدید آمده است. این تفاوت‌ها مشتمل بر تقارن یا عدم تقارن قتل فرزند ابوالحسن با سفر ابوسعید به خرقان و هم‌چنین گم کردن راه، هنگام ورود ابوسعید به خرقان، یا گم کردن راه در وقت بازگشت مجدد به خرقان هستند.

ب: اختلاف درباره تعداد همراهان ابوسعید و تفاوت در ذکر روزهای درنگ در دامغان و دلیل انصراف از ادامه سفر.

ج: اختلاف درباره سکوت ابوسعید در خانقاه خرقانی یا ایراد مجلس.

۴ - ۱. اختلاف در نیت حقیقی ابوسعید برای سفر به خرقان و دیگر تفاوت‌هایی که به دنبال تفاوت در نیت پدید آمده

با آن که مؤلف *اسرارالتوحید*، به اتکای گزارشی که از روایت حسن مؤدب در اختیار داشت، دلیل این مسافرت را در ارتباط با کرامات، و مشخصاً مرتبط با نیروی فراست شیخ عنوان داشته، و با تفصیل فراوان به شرح آن روی آورده؛ اما آن چه مشهود است، و از محتوای همین حکایت مبالغه‌آمیز نیز می‌توان آن را مشاهده کرد، مبین این نکته است که ابوسعید برای مسافرت به خرقان، افزون بر در معرض دید قرار دادن اطلاع پیش از وقت خود از وقوع برخی حوادث محیرالعقول، سبب و انگیزه‌ای دیگر در ذهن و ضمیر داشت.

آن چه به عنوان توضیح درخصوص این موضوع می‌توان ارائه کرد آن است که حسن مؤدب، به منظور خارق‌العاده جلوه دادن این مسافرت، چنین عنوان داشته که بر زبان شیخ، وقت عزیمت به سفر، کلامی با مضمونی ناآشنا جاری شد که حاضران از شنیدن آن اظهار تحیر کردند و از درک معنای آن عاجز بودند؛ اما پس از رسیدن به خرقان، نه تنها مفهوم واقعی آن کلام بر همگان روشن شد، بلکه قصد حقیقی ابوسعید برای در پیش گرفتن چنین سفری نیز آشکار گردید و بزرگان و اطرافیان به روشنی دریافتند آن کشتی که باعث عزیمت ابوسعید به ناحیت خرقان و بسطام شد، کدام انگیزه و عامل بود. حسن مؤدب (و به تبعیت از او ابن منور) این امر را دلیلی بر فراست شیخ عنوان داشته، در اشاره به کلام ناآشنای شیخ هنگام عزیمت به خرقان گفته است «چون از نیشابور بیرون آمدند، شیخ گفت: اگر نه حضور ما بود، آن عزیزان رنج نتوانند کشید! جماعت با یکدیگر گفتند که: این سخن که را می‌گوید؟ و ندانستند! برفتند» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۳۵).

بر مبنای شرحی که در *اسرارالتوحید* مندرج است، ابوسعید و همراهان یک روز قبل از رسیدن به خرقان، به روستای «حی و مغز رسیدند، کسی شیخ بلحسن خرقانی را خبر داد که فردا شیخ ابوسعید این جا خواهد بود. شیخ بلحسن بدان شادی‌ها نمود» (همان). ابن منور پس از این مقدمه‌چینی و آماده ساختن ذهن مخاطب، می‌گوید «و شیخ بلحسن را پسری بود، بلقسم نام، و پدر را به وی نظری بود هرچه تمام‌تر، و یوسف پدر بود. بلقسم، دختری را بخواست درین شب که شیخ به خرقان می‌رسید به عقد نکاح. و همان شب زفاف بود. بلقسم را ناگاه بگرفتند و سرش از تن جدا کردند، و به در صومعه پدرش باز نهادند. بانگ نماز، شیخ بوالحسن از صومعه بیرون آمد. پایش فرا این سر آمد. مادر پسر را آواز داد که چراغی بیاور. او چراغی بیاورد، سر پسر دید! شیخ بلحسن گفت: ای دوست پدر، این چه بود که تو کردی؟ و چه کردی که نکردی؟ پس تنی چند بیاورد تا بلقسم را بشستند و کفن کردند، و هم‌چنان بنهاد تا شیخ [ابوسعید] در رسید، و شیخ دیر می‌رسید» (همان).

مؤلف در تکمیل توضیح درباره این واقعه عجیب، و تقارن شگفت‌انگیز آن با سفر ابوسعید به خرقان می‌افزاید «وقت چاشتگاه، درویشی در رسید، شیخ بلحسن گفت: شیخ کو؟ گفت: دوش راه گم کردند؛ و اگر نه، به شب خواست آمد. شیخ بلحسن بانگ بر وی زد و گفت: خاموش! ایشان راه گم نکنند. زمینی بود از همه دولت‌ها بی‌نصیب، تشنه قدام ایشان، به خدای بنالیده است که بار خدایا، قدم دوستی بر روی من بران، تا من فردا بر زمین‌های دیگر فخر کنم. حاجت آن زمین روا کردند و عزیزان را فرستادند تا عنان آن بزرگ بگرفتند و سوی آن زمین بردند و به حضور او، آن زمین را خلعت دادند، و به غیبت او، سر پسر ما ببریدند. آن درویش این سخن بشنید. بازگشت و با شیخ بگفت. شیخ گفت: الله اکبر! مشایخ و صوفیان بدانستند که شیخ بر در نیشابور، آن سخن [که را] می‌گفته است» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۳۵؛ نیز: ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

هرگاه به تجزیه و تحلیل گزارش حسن مؤدب از این سفر توجه نشان داده شود و این روایت با مطالبی که در همین رابطه در «نورالعلوم» و با آن چه در رساله «ذکر قطب السالکین» آمده، مطابقت داده شود، حائز اهمیت‌ترین نکته که نظرها را به خود جلب خواهد کرد، اختلاف‌هایی است که در جزئیات وقایع این سفر، مشاهده خواهد شد.

نخستین اختلاف، مشتمل بر این نکته است که در هیچ کدام از دو منبع مرتبط با زندگی شیخ ابوالحسن، هنگام توضیح در خصوص مسافرت ابوسعید به خرقان، کوچک‌ترین اشاره‌ای به تقارن

قتلِ فرزندِ خرقانی و شرکتِ ابوسعید در مراسم خاک‌سپاری او نشده است. البته این سخن به این مفهوم نیست که قتلِ یکی از فرزندان ابوالحسن را بتوان منکر شد؛ بلکه این معنا از آن مد نظر است که در مقام‌های شیخ ابوالحسن، به هم‌زمانی این واقعه با سفر ابوسعید به خرقان، مطلقاً اشاره نشده است.

تنها اشاراتی که در دو منبع مرتبط با احوال خرقانی به گشته‌شدن یکی از فرزندان او وجود دارد، یادکردهایی کلی هستند. در منتخب نورالعلوم آمده است که «شیخ، پسری را به جایی فرستاد. دزدان درآمدند و هرچه داشت، از رخت و کاله، جمله را بردند. پسر، برهنه درآمد به نزدیک شیخ. زن شیخ به نزدیک شیخ آمد که ای پسر، یکی پسر را گشتند در مسجد، و این را غارت کردند؛ نه از آن دانستی و نه از این. و آن‌گاه سخن از مُلک و ملکوت گویی با مردمان؟!» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۷۹).

اشاراتِ مجملِ این حکایت را، روایتی با همین مضمون در رساله ذکر قطب‌السالکین، اندکی آشکارتر می‌کند. بر مبنای روایتِ اخیر، مشخص می‌شود پسری که شیخ ابوالحسن او را به جایی فرستاد «احمد» نام داشت. دلیل فرستادن او نیز برای «طالب‌علمی» بود. منطقه‌ای که شیخ، آن‌جا را برای حضور فرزند در نظر گرفت «عراق» است. هم‌چنین بر مبنای این روایت معلوم می‌شود «احمد» در طی مسیر، در محلی موسوم به «آب‌آهوان» که گویا با خرقان نیز فاصله‌ای چندان نداشت، مورد دست‌برد راه‌زنان قرار گرفت. در این روایت، همانند آنچه در نورالعلوم آمده، فقط به صورت مجمل به این موضوع اشاره شده که یکی از فرزندان ابوالحسن را (که به نام او هیچ اشاره‌ای نیست و به دلیلی که کاملاً مسکوت مانده) در مسجدی که در همسایگی خانه یا خانقاه شیخ قرار داشت، گشته‌اند (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۴۵).

این‌ها تنها اشاراتی هستند که در مقام‌های شیخ ابوالحسن، در رابطه با گشته شدن یکی از فرزندان او، یافت می‌شود. این اشاراتِ مجمل، در صحت این موضوع که یکی از وقایع مشهور زندگانی خرقانی، واقعه قتل یکی از فرزندان اوست، تردید باقی نمی‌گذارد. اما به این موضوع که واقعه قتل پسر ابوالحسن، هم‌زمان با سفر ابوسعید به خرقان بود، در هیچ یک از این دو مقامه، اشاره نشده است.

با لحاظ این نکته که برای واقعه قتل یکی از فرزندان خرقانی، نسبت به حادثه غارت شدن اموال دیگر پسر شیخ، نمی‌توان اهمیتی کم‌تر قائل شد و بر این پندار بود که واقعه قتل، فاقد اهمیت

بوده که مناقب‌نگاران خرقانی از ذکر آن صرف‌نظر کرده‌اند، و با عنایت به این مسئله که مقامه‌های شیخ ابوالحسن مبین جزئیاتی بعضاً کم‌اهمیت از سفر ابوسعید به خرقان هستند که به آن جزئیات در *اسرارالتوحید* اشاره نشده است، چگونه می‌توان پذیرفت واقعه‌ای آن‌چنان صعب، در قالب سربریده شدن پسر تازه داماد (آن‌هم مقارن با سفر ابوسعید به خرقان روی داده باشد) اما مناقب‌نگاران آن را فاقد اهمیت تشخیص داده، به ذکر آن توجه نکرده باشند! همین عدم اشاره، آن‌چه را حسن مؤدب در خصوص این ماجرا و تقارن شگفت‌انگیز آن با سفر ابوسعید به خرقان نقل کرده، به صورت جدی محل تردید قرار می‌دهد.

از جمله جزئیاتی بعضاً کم‌اهمیت، که در مقامه‌های خرقانی در رابطه با این سفر به آن‌ها اشاره شده، چنان است که وقتی ابوسعید و مریدان به خانقاه ابوالحسن در آمدند، خرقانی برای پذیرایی از ایشان، میهمانی ترتیب داد و از همسر خویش (که از او با اسم میبتی یاد شده) خواست تا طعامی بسازد. درحالی که تنها دارایی موجود در خانه، فقط سه من آرد بود. از آن آرد «قرصی چند پختند و نان خورش سرکه بود بی تره» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۶۵ نیز: همان: ۳۶۹). خرقانی فرموده بود تا نان‌ها را درون «خُمی چوبین» قرار دهید «و دست درمی‌کنید و بیرون می‌گیرید و سرپوش برمدارید» (همان).

اگر واقعه سربریده شدن فرزند شیخ ابوالحسن، به نحوی که حسن مؤدب آن را روایت کرده، با ورود ابوسعید به خرقان هم‌زمان باشد، انتظاری بسیار غریب و حتی نامعقول خواهد بود که ابوالحسن از همسر خویش، که در این احوال خاص، داغ سربریده شدن پسر جوان و تازه داماد خود را بر جگر دارد و در شب یا روز موصوف، هنوز ساعتی چند از خاکسپاری او نگذشته، تقاضا داشته با پختن نان و آماده ساختن طعام، از مهمانان او پذیرایی کند!

یاد نشدن اسم این فرزند، و عدم اشاره به چگونگی گشته شدن او در هیچ کدام از دو مقامه بازمانده از شیخ ابوالحسن، و این که محل قتل، به صراحت در مسجد عنوان گردیده (که بین آن با شب عقد نکاح و محل زفاف، تناسبی چندان نمی‌توان در نظر گرفت) سببی دیگر است که بر مبنای آن، در خصوص روایتی که حسن مؤدب درباره نحوه گشته شدن این فرزند (که از او با لقب ابوالقاسم یاد کرده) و آن‌چه درباره تقارن آن با سفر ابوسعید به خرقان آورده، تردید شود.

اشاره به نام فرزندان ابوالحسن، و حتی ترتیب سنی ایشان را، کم‌وبیش در مقامه‌های خرقانی می‌توان دید. بزرگ‌ترین فرزند خرقانی، با نام و لقب «شیخ‌الدین محمد سنی» شناخته می‌شد. به

استنادِ روایتی از رسالهٔ ذکر قطب‌السالکین، فرزندِ مذکور در آن مجلسِ سماع، که ابوسعید هنگام حضور در خرقان برپا کرد، شرکت داشت و راویِ یکی از سخنانِ ابوسعید نیز بود (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۶۶).

دیگر فرزندِ شیخ ابوالحسن «احمد» نام داشت. وی همان کسی است که ابوالحسن او را هنگام نخستین ورودِ ابوسعید به خرقان، به استقبالِ شیخ فرستاد. به این موضوع در هر دو مقامه خرقانی تصریح شده است (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۶۴).

هجویری در بابِ چهاردهم کشف‌المحجوب، هنگام یاد کردن از صوفیان و مشایخِ اهلِ قُهستان و آذربایگان و طبرستان و گُمش، از «احمد پسرِ شیخ خرقانی» نیز نام برده است و در حق او گفته «مر پدر را خَلْفی نیکو بُود» (هجویری، ۱۳۸۶: ۲۶۲). همین اشارهٔ مجمل مشخص می‌سازد که احمد در نیمهٔ دوم قرن پنجم، یکی از مشایخ برجستهٔ این عصر به‌شمار می‌آمد. نکتهٔ جالب توجه آن‌که در تذکرهٔ الاولیا (تصحیح شفیعی کدکنی) نامِ پسرِ خرقانی که در شبِ ورودِ ابوسعید به خرقان سر بریده شد «احمد» ذکر شده، که با توجه به تأکید هجویری بر زنده بودنِ او در نیمهٔ دوم قرن پنجم، نمی‌تواند صحیح باشد (ر.ک: عطار، ۱۳۹۹: ۸۸۶).

از وجودِ سومین فرزندِ شیخ ابوالحسن نیز از طریقِ حکایتی از منتخبِ نورالعلوم می‌توان باخبر شد. محتوای این حکایت، آشکار می‌سازد هنگام حضورِ ابوسعید در خرقان، شیخ ابوالحسن، افزون بر «محمد» و «احمد» فرزندی دیگر نیز داشت. این فرزند در این روزگار، دورانِ خردسالی یا حداکثر نوجوانی را می‌گذراند. هر چند نام و نشانِ او ذکر نشده، اما حکایتِ مذکور مبینِ این مطلب است که همسرِ ابوالحسن، این فرزند را به‌منظور آن‌که از تبرکِ وجودِ ابوسعید‌الآخر بر خوردار شود به نزدِ ابوسعید فرستاد تا شیخ دست بر سرِ او فرود آورد (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۷۵).

به استناد این اشارات، می‌توان گفت شیخ ابوالحسن، چهار فرزندِ ذکور داشت. از دو تن از ایشان، در مقامه‌های بازمانده از خرقانی، با اسامی «محمد» و «احمد» یاد شده است. از سومین فرزند نیز، از اشاره‌ای ضمنی که از گذشته شدنِ او در مسجد در اختیار است، می‌توان خبر یافت. از چهارمین تن هم از طریقِ روایتی که مضمونِ آن مبینِ آن است که همسرِ خرقانی از ابوسعید تقاضا کرد تا دست بر سرِ این فرزند فرود آورد، اطلاع حاصل می‌شود. منتهی به اسامی این دو فرزندِ اخیر، در مقامه‌های خرقانی اشاره نشده است. از این روی، مانع یا سندی معتبر نمی‌تواند وجود

داشته باشد که آن چه حسن مؤدب (به دلیل قرب عهد او به روزگار حیات ایشان) درباره نام یا لقب پسر مقتول خرقانی آورده، و او را «ابوالقاسم» خوانده، درست پنداشته نشود. هم چنین به استناد قراین موجود می توان «ابوالقاسم» را از نظر ترتیب سن، میان «محمد» و «احمد» لحاظ کرد. آنچه ذکر شد، مبین نخستین اختلاف است که در گزارش جزئیات وقایع این سفر، در دو دسته از منابع، مشاهده می شود. این مغایرت، مشتمل بر تقارن یا عدم تقارن قتل فرزند شیخ ابوالحسن با سفر ابوسعید به خرقان و نام این فرزند است.

دیگر تفاوت موجود میان این دو دسته از روایات، مغایرت درباره نیت واقعی ابوسعید برای سفر به خرقان است. بنا به روایت حسن مؤدب، انگیزه اصلی ابوسعید برای سفر به خرقان، شرکت در مراسم خاک سپاری فرزند ابوالحسن و تسکین آن خانواده در مرگ عزیز خویش بود، و سفر به مکه تابعی از این نیت عنوان شده است. این در حالی است که در دو مقامه بازمانده از احوال خرقانی نه تنها به این مسئله اشاره نشده بلکه تأکید گردیده ابوسعید به نیت سفر به حجاز و شرکت در مناسک حج، به این سفر اقدام کرد؛ و بر سر راه، در خرقان به ملاقات شیخ ابوالحسن رفت. خرقانی نیز که به فراست، ورود ابوسعید را دریافته بود، فرزند خویش موسوم به احمد را به استقبال فرستاد. (ر.ک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۶۹ - مینوی، ۱۳۵۴: ۱۳۶). (نیز: رک: شفیع کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۶۴ و ۲۶۶).

در منابع مرتبط با احوال شیخ ابوالحسن، نیت ابوسعید برای حضور در خرقان، تابعی از عزم او برای سفر به حجاز است. در این دسته از منابع، حتی به تصریح عنوان گردیده که ابوسعید برای درستی عزم خویش مبنی بر اجرای سفر مبارک، با ابوالحسن به مشورت پرداخت و گفت: «مرا با تو مشورتیست. به سفر مبارک می روم و این جمع را با خود می برم.» ابوالحسن نیز در پاسخ گفت: «یا ابوسعید، از هم این جا بازگرد» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۶۹ - مینوی، ۱۳۵۴: ۱۳۶). ابوسعید توصیه خرقانی را نپذیرفت و در جواب فرمود: «جمع، موافقت ما کرده اند؛ ما نیز بر موافقت ایشان برویم» (همان: ۲۶۶). این در حالی است که در اسرار التوحید نه تنها به مشورت ابوسعید با ابوالحسن مبنی بر تشرّف به حج یا انصراف از آن، به تصریح اشاره نشده، بلکه از مخالفت ابوسعید با نظر ابوالحسن نیز آن جا که به ابوسعید گفت: «ترا به کعبه چه کار؟ بازگرد» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۳۸) به صورت غیر مستقیم چنین یاد شده که «شیخ ابوسعید گفت: به جانب بسطام شویم و زیارت کنیم و باز گردیم. شیخ بلحسن گفت: حج کردی، عمره خواهی کرد!» (همان).

صرف نظر از برخی کرامت‌پردازی‌ها و هم‌چنین دخل و تصرف‌های آگاهانه، که حسن مؤدب در گزارش بعضی از اجزای این سفر داشت، تا در باب انگیزه مسافرت ابوسعید به خرقان، امور محیرالعقول را عامل اصلی جلوه دهد، اما انگیزه اصلی این مسافرت، در آن روزگار چنان برای همگان هویدا بود که حتی حسن مؤدب نیز با همه تلاشی که در خارق‌العاده جلوه دادن آن نشان داد، نتوانست از سخن صریح درباره آن چشم‌پوشی کند.

انگیزه اصلی ابوسعید از مسافرت به خرقان، به‌منظور همراهی با فرزند ارشد خویش (ابوطاهر) به قصد شرکت در مناسک حج بود. ابوطاهر، بنا به توضیحی که در ادامه ذکر خواهد شد، قصد سفر حجاز داشت. ابوسعید نیز گویا به دلیل محبت قلبی وافر نسبت به این فرزند، و شاید به جهت تنها نگذاشتن او در این سفر، تصمیم گرفت اولاد خویش را همراهی کند. در *اسرارالتوحید* درخصوص یکی از انگیزه‌های این مسافرت، و روایت‌های مختلف از آن، چنین آمده است که «این حکایت، به روایت‌های بسیار جمع کرده آمد. بعضی به روایت خواجه حسن مؤدب و بعضی به روایت خواجه بلفتح گفتند: یک روز در خانقاه شیخ ما در نیشابور، پیش شیخ سماع می‌کردند. خواجه بوطاهر در سماع خوش گشت، و در آن حالت، پیش شیخ لیبک زد و احرام حج گرفت. چون از سماع فارغ گشتند، خواجه بوطاهر قصد سفر حجاز کرد و از شیخ اجازت خواست. شیخ با جماعت گفت: ما نیز موافقت کنیم. بزرگان و مشایخ که حاضر بودند، گفتند که: شیخ را بدین چه حاجت است؟ شیخ گفت: بدان جانب کیشی می‌بود. صوفیان و مریدان شیخ، جمعی بسیار با شیخ برفتند» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۳۵).

تصریح مذکور مؤید این نکته است که دلیل اصلی حضور ابوسعید در خرقان، نه آن‌چنان که حسن مؤدب در جلوه دادن آن سعی داشت، شرکت در مراسم خاکسپاری فرزند خرقانی، بلکه قرار داشتن این روستا در مسیر مسافرت ابوسعید به حجاز بود.

افزون بر دو مغایرت مذکور، سومین اختلاف میان این منابع، موضوع «راه گم کردن» ابوسعید در اطراف خرقان است. در *اسرارالتوحید* این گم‌گشتگی را هنگام اولین ورود به خرقان می‌یابیم، و واقعه سر بریده شدن فرزند ابوالحسن نیز به نوعی بر مبنای آن ترتیب داده شده است. این در حالی است که در *نورالعلوم* و هم‌چنین در رساله قطب‌السالکین، این سرگردانی، مشخصاً هنگام بازگشت ابوسعید از دامغان و در وقت مراجعت مجدد به خرقان عنوان شده است.

در این دو منبع، چنین آمده که ابوسعید عَلتِ سرگردانی مذکور را برای مریدان چنین توضیح داد که «خرقانی ما را استغفار می فرماید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۷۱). و لابد این استغفار نیز از بابتِ نادیده انگاشتنِ توصیه خرقانی مبنی بر انصراف از تشرّف به حج بود.

اما برخلافِ نظرِ ابوسعید (که گم گشتگی در راه را نوعی از توییح می دانست) شیخ ابوالحسن سببِ این سرگردانی را برای ابوسعید چنین توضیح داد که «آن زمین به خدای بنالیده بود که اولیای خود را به من رسان؛ دعاش مستجاب کرده بودند» (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۶۶ و ۳۷۱- مینوی، ۱۳۵۴: ۱۳۶).

۴ - ۲. اختلاف درباره تعداد همراهان ابوسعید؛ تفاوت در روزهای درنگ در دامغان؛ مغایرت در بیان علت انصراف از ادامه سفر

دیگر تفاوت‌های موجود میان این دو دسته از گزارش‌ها، به تعداد همراهان ابوسعید در این سفر و هم‌چنین به تعداد روزهای درنگ در دامغان، و نیز به علت اصلی برای انصراف ابوسعید از ادامه سفر مربوط می‌شود. به استناد گزارشِ *اسرارالتوحید*، ابوسعید را در این سفر، افزون بر بعضی از اعضای خانواده، جمعی بسیار از صوفیان و مریدان نیز همراهی کردند. (ر.ک: ابن‌منور، ۱۳۷۱: ۱۳۵). مؤلفِ *اسرارالتوحید*، در قسمتی دیگر از گزارش خود، این جمع را به صورت مشخص، صد مرد صوفی عنوان کرده است. (ر.ک: همان: ۱۳۹). این در حالی است که در *منتخب نورالعلوم*، جمع صوفیان و مریدان همراه با ابوسعید، هفتاد تن یاد شده‌اند (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۶۹- مینوی، ۱۳۵۴: ۱۳۶).

دیگر تفاوت، به تعداد روزهای درنگ در دامغان مربوط است. به استناد گزارشِ *اسرارالتوحید*، ابوسعید «به دامغان شد و سه روز به دامغان بود و شغل‌های راه بساخت» (ابن‌منور، ۱۳۷۱: ۱۳۹). در حالی که بر مبنای گزارشِ *نورالعلوم*، مدت این درنگ، چهل شبانه روز بود (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۶۹- مینوی، ۱۳۵۴: ۱۳۶). به نظر می‌رسد، استعمالِ عددِ چهل برای مدت این درنگ، استفاده از رقم کثرت و مبالغه باشد.

هم‌چنین بر مبنای آن‌چه در *منتخب نورالعلوم* آمده، علت بازگشت مجدد ابوسعید به خرقان، به دو سبب بود. نخست آن‌که راه عراق بسته شد. دیگر آن‌که، وقتی شیخ به‌ناچار عزم کرد تا به نیشابور بازگردد «خادم را گفت: به هر جانب که چهارپای یابی بگیر تا برویم» (همان). و خادم فقط به سوی بسطام و خرقان چهارپای یافت (ر.ک: همان).

این درحالی است که بر مبنای گزارش *اسرارالتوحید*، ابوسعید پس از سه روز درنگ در دامغان و ساختن شغل‌های راه، بنا به خواست و اراده خویش از ادامه مسیر صرف نظر کرد؛ اما همراهان را برای ادامه سفر، مُخیر ساخت. خرقانی نیز که به فراست از قصد بازگشت شیخ به نیشابور خبر یافته بود، با فرستادن سه مرد صوفی از جمع مریدان خویش، از ابوسعید برای بازگشت مجدد به خرقان دعوت کرد. ابوسعید نیز به منظور آن که ابوالحسن را «باری از او بر خاطر بُود» و لابد این تکدر خاطر نیز از بابت نادیده گرفتن توصیه ابوالحسن مبنی بر انصراف از سفر حج بود، دعوت را پذیرفت (ر.ک: ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۴۱).

از بین این دو دسته روایت، آنچه در *اسرارالتوحید* درخصوص مدت این درنگ آمده، ممکن است به حقیقت نزدیک‌تر باشد. دلیلی که بر این امر می‌توان ارائه کرد، آن است که چون این موضوع خاص، از جانب کسی عنوان شده که تمامی امور مربوط به این سفر را از ابتدا تا انتها برنامه‌ریزی و اجرا کرد، منطقاً می‌بایست آنچه در ارتباط با منازل راه، نام هر منزل و مدت حضور در هر کدام از این منازل باشد، گزارشی به واقعیت قرین به‌شمار آید که از جانب مجری سفر ارائه شده باشد. اما درخصوص علت واقعی صرف نظر کردن ابوسعید از ادامه مسیر، قضاوتی صریح نمی‌توان کرد که این امر (چنان که مقامه‌های ابوالحسن متذکر شده‌اند) از روی ناچاری و به دلیل بسته شدن راه بود؛ یا چنان که روایت *اسرارالتوحید* مؤید آن است، به خواست و اراده ابوسعید شکل گرفت.

۴-۳. اختلاف درباره سکوت ابوسعید در خانقاه خرقانی یا ایراد مجلس

دیگر مغایرت موجود میان این دو دسته از روایات، مسئله مجلس گفتن، یا خاموشی ابوسعید در خانقاه خرقانی است. این موضوع از جمله مسائلی است که در هر کدام از منابع مرتبط با احوال ابوالحسن و ابوسعید، روایتی متفاوت از آن ارائه شده است. *اسرارالتوحید*، بر سکوت شیخ در حضور خرقانی تأکید و دلالتی صریح دارد. درحالی که در دیگر مقامه ابوسعید، موسوم به «مقامات کهن و نویافته» و هم‌چنین در تمام منابع مرتبط با زندگی شیخ ابوالحسن، به مجلس گفتن ابوسعید در حضور خرقانی تأکید و تصریح شده است.

موضوع سکوت یا سخن گفتن ابوسعید در خانقاه خرقانی، به دلیل گستردگی و تعدد مباحث مرتبط با آن، پیش از این در جستاری مستقل با عنوان «تفسیر گفت‌وگوی ابوالحسن خرقانی با ابوسعید بالخیر در *اسرارالتوحید*» تبیین شده است (ر.ک: همتی، ۱۴۰۰: ۳۷-۵۲). به دلیل ارتباط

ضمنی آن مسئله با مبحثِ اخیر، و به سبب آن که موضوعِ مذکور نیز از جمله مواردی است که روایت‌های متفاوت و مغایر از آن ارائه شده، ضروری است جهت تکمیلِ مباحثِ پژوهش حاضر، ضمن رعایت اجمال و اختصار، به بخش‌هایی از مهم‌ترین مفادِ آن جستار، فقط اشاراتی شود.

آن‌چه در توضیح این موضوع، شایسته‌ عنوان به نظر می‌آید آن است که مؤلفِ *اسرارالتوحید* در بازنویسی گزارشِ سفر، سه بار متذکر این مسئله شده که ابوسعید در مدتِ اقامتِ شش روزه در خرقان، به‌رغم اصرارِ فراوانِ ابوالحسن برای شنیدن سخنِ او، و حتی دعوت از ابوسعید برای ایراد مجلس، سکوت کرد و خاموشی را بر کلام ترجیح نهاد. سکوت ابوسعید - با همه فصاحتی که در ایراد مجلس داشت - برای مریدانِ او چنان شگفت می‌نمود که حتی در حقِ شیخِ زبان به اعتراض گشودند که چرا در این جا خاموشی گزیده است (ر.ک: ابن‌منور، ۱۳۷۱: ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۴۶).

به موضوعِ سکوتِ ابوسعید، در حضور ابوالحسن، در کشف‌المحجوب نیز اشاره شده است. (ر.ک: هجویری، ۱۳۸۶: ۲۴۸). جالب توجه این که منبعِ هجویری برای بیان این اشاره، سخنان و روایتِ «حسن مؤذّب» است. در اکثر منابعی که بعد از کشف‌المحجوب و *اسرارالتوحید* به نگارش درآمده‌اند، مؤلفان به نقل از یکی از این دو منبع، به موضوع سکوتِ ابوسعید در حضور خرقانی اشاره داشته‌اند. (ر.ک: عطار، ۱۹۰۵: ۲۰۶ - اسفرائینی، ۱۳۵۸: ۱۲۹ - ۱۳۸). این در حالی است که به استنادِ روایت‌های مندرج در مقامه‌های خرقانی، به صراحت تمام این موضوع چنین آمده که ابوسعید در حضور ابوالحسن، به جهت پافشاری خرقانی، به ایراد سخن پرداخت. اما سخن او، برخلاف آن‌چه از مجالسِ پُرشورِ ابوسعید انتظار می‌رفت، نه تنها سخنی نیکو نبود، بلکه حتی راه سخن بر او بسته ماند (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۲۶۷).

افزون بر این، آن‌چه بر موضوعِ سخن گفتنِ ابوسعید در خانقاهِ خرقانی دلالتی مجدد دارد آن است که در «مقاماتِ کهن و نویافته» که منبعی مرتبط با احوالِ ابوسعید است، صراحتاً اشاره به این موضوع را می‌یابیم که ابوسعید در مجلس ابوالحسن، بنا به درخواستِ خرقانی به ایرادِ سخن پرداخته است. (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

از محتوای این حکایات به وضوح برمی‌آید که ذکرِ مهارتِ ابوسعید در سخنوری، به گوش ابوالحسن نیز رسیده بود. از همین روی، از ابوسعید خواست تا در مجلسِ او به ایراد کلام بپردازد. هرچند ابوسعید تمایلی به اجرای این کار نداشت، زیرا بر این عقیده بود که «سخنِ ما دوران را شاید، نزدیکان را نشاید» اما به اصرارِ خرقانی که گفت: «نه برای آن می‌گوییم تا ما را از سخنِ تو

نیک افتد، ولکن از برای آن می گویم تا ترا از استماع ما نیک افتد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۵۹) به این امر مبادرت ورزید. اما در این مجلس، سخن ابوسعید نیکو ایراد نگردید و راه سخن بر او بسته ماند. این امر، موجب آزر و هم چنین سبب تعجب مریدان شد؛ به گونه‌ای که در حق ابوسعید زبان به اعتراض گشودند.

با توجه به تصریح این منابع به مجلس گفتن ابوسعید، اگر درباره آخرین عبارات گزارش سفر ابوسعید به خرقان (مندرج در اسرارالتوحید) اندکی تأمل شود و پاسخی مد نظر قرار گیرد که ابوسعید در جواب اعتراض مریدان، مبنی بر چرایی بسته شدن راه سخن، ایراد فرمود و گفت: «آن خاک را آرزوی ما خاست. چون آنجا رسیدیم، ما در آن خاک، خاک شدیم و برسیدیم» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۴۷) مشخص خواهد شد این پاسخ و تعبیر به کار رفته در آن، همگی همسو با رویدادی هستند که در خرقان برای ابوسعید پیش آمد.

با توجه به اسناد موصوف، این مسئله را می توان مطرح ساخت که احتمالاً آنچه باعث شد تا حسن مؤدب انگیزه اصلی مسافرت ابوسعید به خرقان را به منظور تسلی خاطر ابوالحسن در واقعه قتل فرزند او عنوان نماید، و انگیزه سفر به حجاز را تابعی از آن جلوه دهد، تأثیرگذاری و نقش آفرینی دو مسئله مهم در این زمینه بود که دگرگونی در برخی از حقایق را ممکن می ساخت (ر.ک: همتی، ۱۴۰۰: ۴۷).

یکی از این عوامل، وقوع رویداد قتل پسر ابوالحسن است. این رویداد، چنان که از قراین برمی آید، در ایامی پیش از سفر ابوسعید به خرقان (اما در زمانی قریب به آن) اتفاق افتاده بود. این واقعه، سبب پدید آمدن احوالی خاص شد که در نحوه مصاحبت و نوع مکالمات این دو شیخ با یکدیگر، تأثیر مستقیم داشت. دیگر عامل نقش آفرین، به الزام حسن مؤدب به رعایت سنت جاری در خانقاه، برای نقل کلام مشایخ و ضرورت یادکرد از تمام این اقوال مربوط می شود.

یکی از این اقوال، سخنی بود که ابوالحسن آن را در جواب ابوسعید بیان داشت، که از او برای رفتن یا نرفتن به سفر مبارک مشاوره طلبید. حسن مؤدب در گزارش این سخنان، بدون اشاره به دلیل بیان آن‌ها، و بدون ذکر مقتضیات حالی و مقامی آن مجلس که ایراد این کلام را ایجاب می کرد، فقط چنین آورد که «شیخ بلحسن گفت: یا شیخ، ما می بینیم که هر شب کعبه گرد تو طواف می کند! ترا به کعبه چه کار؟ باز گرد که ترا برای این می آوردند. حج کردی. بادیه اندوه بلحسن گذاشتی. لیک نیاز وی شنیدی. در صومعه عرفات وی شدی. رمی جمار نفس های وی

دیدید. بُلُقَسْمِ بُلْحَسَنِ را بر جمالِ خود قربان دیدی و بر یوسفِ وی نمازِ عید کردی. فریاد و اندوهِ سوختگان شنیدی. بازگرد، که اگر جز چنین بودی بُلْحَسَن نماندی. تو معشوقهٔ عالمی. شیخ بوسعید گفت: به جانبِ بسطام شویم و زیارت کنیم و بازگردیم. شیخ بُلْحَسَن گفت: حج کردی، عمره خواهی کرد! (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۳۸).

گویا فهمِ این موضوع، برای مریدانِ ابوسعید، دشوار بود که چگونه ابوالحسن توانست شیخ ایشان را از قصد سفرِ مبارکِ منصرف سازد و او را از ابتدای مسیر برای بازگشت متقاعد کند. به همین سبب، در بازگوییِ گزارش سفر توسط «حسن مؤدب» سعی بر آن شد تا در گام نخست، عامل اصلی این مسافرت در ارتباط با نیروی فراست شیخ و آگاهی از گذشته شدن فرزند ابوالحسن عنوان گردد؛ و در گام دیگر، سخن گفتنِ نه چندان نیکوی ابوسعید در خانقاه خرقانی، به سکوتِ کامل تعبیر شود. حسن مؤدب از طریقِ این دگرگونی توانست برای انصرافِ ابوسعید از سفر به حجاز، دلیلی آسان فهم برای مریدان ارائه دهد و چنین وانمود کند که ابوسعید از آغاز نیز اجرای سفرِ مبارک را قصد نداشت؛ بلکه کِششی که او را به ناحیهٔ خرقان آورد تسلی بخشیدن به خانوادهٔ ابوالحسن در مصیبت مرگ فرزند بود. هم چنین موفق شد تا از طریقِ این تحریف، راه را بر هرگونه اعتراض نسبت به علتِ نیکو ادا نگردیدن کلامِ ابوسعید در حضورِ خرقانی، مسدود بگذارد (ر.ک: همتی، ۱۴۰۰: ۴۸).

به رغم این تلاشِ عامدانه، مسدود و مسکوت ماندنِ این موضوع نمی توانست همیشگی باشد؛ زیرا مسئله‌ای دیگر بر وقایع تحریف شدهٔ این سفر، دلالتی مجدد داشت. این مسئله، به ابهامی مربوط است که در یکی از گفت‌وگوهای که این دو شیخ با یکدیگر داشتند، دیده می‌شود. آنچه در معرفی این ابهام می‌توان عنوان کرد آن است که در اقامتِ سه روزهٔ دوم، که ابوسعید در خانقاه خرقانی داشت، مکالمه‌ای در قالبِ سؤال و جواب، بین این دو شیخ به میان آمد که اگر بر مبنای صورتِ ثبت شدهٔ این گفت‌وگو در *اسرارالتوحید* دربارهٔ مفهومِ آن تأمل شود نتیجه‌ای جز ابهام پدید نمی‌آید. گفت‌وگوی مورد اشاره چنان است که: «روزی شیخ بُلْحَسَن در میانِ سخن از شیخ پرسید که: به ولایتِ شما عروسی بو؟ شیخ بوسعید گفت: بو، و در عروسی بسیار نظارگی بو، که از عروس نیکوتر بو، ولکن در میانِ ایشان، تخت و کلاه و جلوه، یکی را بو. شیخ بُلْحَسَن نعره‌ای بزد و گفت، مصراع: خسرو همه حالِ خویش دیدی در جام» (ابن منور، ۱۳۷۱: ۱۴۳).

هنگام مطالعه این قسمت از گزارش حسن مؤدب، سؤالاتی بی پاسخ شکل خواهد گرفت. این پرسش‌ها، مسائلی متعدد را شامل هستند. مهم‌ترین آن‌ها، دلیل مطرح شدن بدون مقدمه این سؤال به ظاهر نامربوط، آن هم در میان سخنی است که راوی، محتوای آن را مشخص نساخته است. ابهام دیگر، دلیل دگرگونی خرقانی و فریاد کشیدن او پس از شنیدن پاسخ ابوسعید است. ابهام سوم نیز دریافت مفهوم مصراع‌ی است که خرقانی در واکنش به آن پاسخ، بر زبان جاری ساخت.

پاسخ این ابهامات، از طریق تطبیق گزارش‌های این سفر، و مغایرت‌یابی مفاد آن‌ها آشکار خواهد شد. در منتخب نورالعلوم این گفت‌وگو چنین روایت شده که وقتی ابوسعید به خرقان رسید، ابوالحسن به او گفت: «ای بوسعید، سخنی بگوی. گفت: ادب نبود در این حضرت فصاحت نمودن. گفت: ای بوسعید، به ولایت شما رسم بود جلوه کردن عروس را؟ گفت: نبود. گفت: در آن جمع از نظارگان کسی باشد که اگر روی بکشاید، عروس خجل شود؟ پس بوسعید سخن آغاز کرد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۳۷۵- مینوی، ۱۳۵۴: ۱۴۲).

این که در اسرارالتوحید آمده «شیخ بلحسن در میان سخن از شیخ پرسید که: به ولایت شما عروسی بو؟» منظور از «میان سخن» همان درخواستی است که خرقانی برای مجلس گفتن از ابوسعید داشت. ابوسعید در پاسخ به این درخواست، امتناع ورزید. خرقانی در پی‌گیری درخواست خود، به بیان آن سؤال و جواب روی آورد (ر.ک: همتی، ۱۴۰۰: ۵۰).

«عروس» در این مکالمه، استعاره از ابوسعید است. «جلوه کردن عروس» کنایه از به سخن پرداختن و توانایی خویش را در ایراد کلام به معرض دید قرار دادن است. «نظارگان» که در آن جمع حضور دارند و ممکن است در صورت روی نمودن سبب خجالت عروس گردند، استعاره از شخص خرقانی است. ابوالحسن از طریق ارائه این مثال، به ابوسعید پیامی با این مضمون رساند که جایگاه عروس در این جمع، به تو تعلق دارد. در عروسی نیز تمامی علت برپایی مراسم به خاطر شخص عروس است. هم‌چنین عروس، در مجلس عروسی خویش، ناچار از جلوه‌گری است. هرچند که شاید در جمع تماشاچیان، زیارویانی باشند که اگر روی بکشایند، باعث شرمساری عروس شوند (همان).

مفهوم این تفسیر چنان است که ابوسعید هرچند سخن در حضور ابوالحسن را ترک ادب می‌دانست، اما به دلیل آن که مجلس مذکور به خاطر او برپا شده بود، و او عروس مجلس محسوب می‌شد، ناگزیر از جلوه‌گری بود. به همین سبب، به‌رغم میل باطنی، سخن گفت. اما سخن او بر

طریق همیشگی ایراد نگردید. شکوه بی‌مانندِ حالاتِ روحانی خرقانی، ابوسعید را از جلوه‌گری خجل ساخت به گونه‌ای که فصاحتِ خویش را در حضور او از دست رفته دید (همان). هم‌چنین، در تفسیر آن مصراع، مطلبی که بایسته اشاره به نظر می‌رسد آن است که مفهوم کلی آن، فهم کردن و درکِ باطنی داشتن از احوال و امورِ ظاهری را به ذهن متبادر می‌کند. یعنی ابوسعید با پاسخِ خود به پرسشِ خرقانی نشان داد که مفهومِ باطنیِ پرسشِ ابوالحسن را به‌خوبی دریافته و منظورِ خرقانی را از ضرورتِ ایراد مجلس، درک کرده است. این همان دریافتی است که خرقانی از مشاهده آن از جانب ابوسعید، به وجد آمد و مصراع مذکور را در عکس‌العمل به آن، بر زبان جاری ساخت (همان).

۵. نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از این جستار، مؤید این مسئله هستند که حسن مؤدب، در گزارش خود از سفر ابوسعید به خرقان، بنا به ملاحظاتِ خاص و به شکلی کاملاً نامحسوس، برخی از حقایق مرتبط با آن را به‌صورتی دیگرگون روایت کرده است. این تحریف‌ها، در مسئله تیت واقعی ابوسعید برای در پیش گرفتن سفر و هم‌چنین در موضوع مجلس گفتن یا سکوت ابوسعید در خانقاه خرقانی مشاهده می‌شوند.

انگیزه اصلی گزارشگر برای این دگرگون‌سازی‌ها، به دو موضوع مهم مربوط می‌شد. هرکدام از این موضوعات، از جمله مسائلی بودند که زمینه اعتراضِ مریدان نسبت به ابوسعید را فراهم ساختند. یکی، مجلس گفتنِ نه‌چندان نیکوی ابوسعید در خانقاه خرقانی بود. دیگری نیز سختی و دیریابیِ فهم این مسئله برای مریدان ساده‌اندیش بود که ابوالحسن چگونه ابوسعید را (با وجود مخالفت اولیه با توصیه خرقانی) از قصد سفر مبارک منصرف ساخت و از همان ابتدای مسیر، برای بازگشت به نیشابور متقاعد کرد.

ضرورتِ ارائه پاسخ به این اعتراض‌ها سبب گردید تا حسن مؤدب در بازگویی گزارش سفر، بر آن سعی نماید تا در گام نخست، عامل اصلی مسافرت را نه به انگیزه مشورت با ابوالحسن برای رفتن یا نرفتن به سفر مبارک، بلکه در ارتباط با نیروی فراست شیخ و آگاهی او از گذشته شدن فرزند خرقانی و حضور در کنار این خانواده به‌منظور تسلی خاطر ایشان عنوان نماید؛ و در گام دیگر، سخن گفتنِ نه‌چندان نیکوی ابوسعید در حضور ابوالحسن را به خاموشی مطلق و سکوت کامل تغییر دهد.

حسن مؤدب شاید از این طریق توانست برای انصرافِ ابوسعید از سفر به حجاز، برای مریدان، دلیلی آسان فهم ارائه کند و راه را بر ایرادِ هرگونه اعتراض نسبت به علتِ نیکو ادا نگریدن کلام مسدود بگذارد؛ اما به دلیل حذفِ عامدانه و عدم ذکرِ مقتضیاتِ حالی و مقامی آن مجلس که خرقانی و ابوسعید در آن به مکالمه مشهور خود پرداختند، ابهامات و سؤالاتی بی پاسخ را باقی گذاشت.

منابع

۱. ابن منور، محمد بن منور بن ابی سعد. (۱۳۷۱). *اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید*، چاپ محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران، آگاه.
۲. ابوروح لطف الله، جمال الدین. (۱۳۸۴). *حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر*، چاپ محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ ششم، تهران، سخن.
۳. اسفراینی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۵۸). *کاشف الاسرار*، چاپ هرمان لندلت، تهران، مک گیل.
۴. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). *چشیدن طعم وقت (مقامات کهن و نویافته بوسعید، از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر)*، چاپ سوم، تهران، سخن.
۵. _____ . (۱۳۸۸). *نوشته بر دریا، از میراث عرفانی ابوالحسن خرقانی*، چاپ سوم، تهران، سخن.
۶. _____ . (۱۳۹۳). *درویش ستهنده (از میراث عرفانی شیخ جام)*، چاپ دوم، تهران، سخن.
۷. عطار نیشابوری، فریدالدین ابوحامد. (۱۹۰۵ م). *تذکره الاولیا*، چاپ رینولد آلین نیکلسون، لیدن، مطبعه لیدن.
۸. _____ . (۱۳۹۹). *تذکره الاولیا*، چاپ محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ هفتم، تهران، سخن.

۹. مجتبی، مهدی. (۱۳۹۱). «چهره قشیری در اسرارالتوحید»، فصلنامه متن پژوهی ادبی، شماره ۵۴، زمستان ۱۳۹۱، ص ۸۹-۱۰۸.
۱۰. مینوی، مجتبی. (۱۳۵۴). منتخب نورالعلوم، چاپ دوم، تهران، کتابخانه طهوری.
۱۱. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۶). کشف المحجوب، چاپ محمود عابدی، چاپ سوم، تهران، سروش.
۱۲. همتی، امیرحسین. (۱۴۰۰). «تفسیر گفت و گوی ابوالحسن خرقانی با ابوسعید ابوالخیر در اسرارالتوحید»، دوفصلنامه ادب فارسی دانشگاه تهران، سال ۱۱ شماره ۱، بهار و تابستان ۱۴۰۰، پیاپی ۲۷، ص ۳۷-۳۶.

COPYRIGHTS

©2021 by the authors, Journal of Persian Language and Literature. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

